

شهید علی موحدی فرد



ازتبار علی

سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

| | |
|-------------|---------------------|
| نام پدر | حسین |
| تاریخ تولد | ۱۳۳۹/۰۶/۰۱ |
| محل تولد | بوشهر - دشتستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۵۹/۱۰/۲۰ |
| محل شهادت | سوسنگرد |
| مسئولیت | رزمنده |
| نوع عضویت | سرباز نیروی انتظامی |
| شغل | — |
| تحصیلات | بی سواد |
| مدفن | دهقاید |

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید علی موحدی فرد سال ۱۳۳۹ در روستای دهقاید از توابع برازجان در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. ۷ ساله بود که برای تحصیل به دبستان شهید بهشتی رفت. پس از اتمام دوره ابتدایی تحصیل وارد مدرسه راهنمایی ارشاد برازجان شد و ضمن تحصیل به پدرش نیز کمک می کرد. او روزها در شرکت جنوب گاز کار می کرد و شب ها به مدرسه می رفت. وی قبل و بعد از انقلاب شرکت در جلسات و راهپیمایی ها و سخنرانی های مذهبی را نوعی وظیفه شرعی می دانست. تا این که دوره راهنمایی را در سال پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به پایان رسانید و در شهریور ماه ۵۸ برای خدمت در نظام مقدس جمهوری اسلامی به سربازی اعزام شد و پس از سپری کردن ۴ ماه دوره آموزشی در خسروآباد آبادان به اهواز منتقل گردید و در پایگاه اهواز مشغول خدمت شد. تا این که پس از مدتی در آن جا به هنگ ژاندارمری بوشهر انتقال یافت. پس از انتقال در پایگاه حمزه بوشهر مشغول خدمت شد و بعد از چند ماه در آن پایگاه به گروهان ژاندارمری بازگشت و پس از چند مدتی به جزیره شیف رفت و با انجام مأموریت موفق و سربلند به بوشهر بازگشت. شهید موحدی فرد در تاریخ ۵۹/۶/۸ از بوشهر به دیدن پدر و مادر آمد. «پدر و مادر عزیزم! من و چند تن از دوستانم تا سه روز دیگر عازم جبهه هستیم. مرا حلال کنید» و سرانجام وی پس از سه روز مرخصی و فرا رسیدن وقت اعزام با تمام دوستان خویشان خداحافظی کرد و روانه بوشهر شد و در تاریخ ۵۹/۹/۱۵ با دوستانش عازم جبهه آبادان گردید و در دفاع از میهن ۵۹/۱۰/۲۰ شرکت جست و سرانجام پس از رشادت ها و دلاوری های فراوان بر اثر اصابت ترکش خمپاره در جبهه آبادان به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

رفتار و اخلاق شهید:

شهید موحدی فرد از خصلت های ویژه ای برخوردار بود که از آن جمله می توان تواضع و فروتنی وی و راستی در پیمان و صداقت در گفتار با دوستانش را نام برد. اخلاق نیکویش را همه کودکان در اولین برخورد احساس کرده و مجذوب وی می شدند. سخت از تکبر و غرور دوری می کرد. شدیداً به پدر و مادر و بزرگترها احترام می گذاشت. وی چون امامش حسین(ع) در قبل و در بعد از شهادتش مظلوم واقع گردید، زیرا چنان از سوی زندان خاک به سوی ملکوت پر کشید که پیکر پاکش نیز به دست نیامد. شهید موحدی فرد چنان فروتن و متواضع بود که در گرمای تابستان روزه می گرفت و می گفت: «هر وقت احساس تشنگی می کنم لب تشنه امام حسین(ع) و یارانش را به یاد می آورم که در آن گرمای سوزان کربلا، آبی ننوشتند و به شهادت رسیدند» وی تنها به فکر خودسازی بود و آن را جهاد اکبر می دانست و هر کس توفیق جهاد اکبر را یابد، چنین جسم خونین خود را زینت جهاد اصغر کند.

وصیت نامه

اکنون که در موقعیت سرنوشت سازی قرار گرفته ایم و دشمنان خارجی و داخلی در صدد توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی برخاسته اند و کافران بعثی عراق و صدام به اشغال سرزمین های اسلامی برآمده اند، دیگر تحمل آن را ندارم که بتوانم با مشاهده گلوله دشمن که در قلب کودکان و زنان و برادران من است ، سکوت اختیار کنم. در این تاریخ که ۱۵ آذر ۱۳۵۹ می باشد داوطلبانه روانه جبهه می شوم تا شاید بتوانم دین خود را به انقلاب و جمهوری اسلامی ادا نمایم و ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان خمینی کبیر را لبیک گویم. در این چند کلمه ای که با شما سخن می گویم. سلام من به امام خمینی بزرگ و سلام بر پدر و مادری که چنین فرزندی را با مکتب اسلام آشنا ساختند و پرورش دادند و با دست خود به جبهه حق علیه باطل فرستادند. پدر و مادرم! اگر من نیستم خدا هست که شما را هدایت کند و از سختی ها و گرفتاری ها نجات دهد. من در راه خدا کشته شده ام و در کنار یاران حسین(ع) قرار گرفته ام و مبادا از خبر شهادتم گریه و زاری کنید بلکه باید خوشحال باشید که چنین فرزندی را توانسته اید تربیت کنید. از برادران و خواهرانم می خواهم که به پدر و مادرم بگویند که علی راهش را خودش انتخاب کرده بود و این آرزوی من بود که بتوانم در راه اسلام به شهادت برسم و به تمام بستگان بگویند که دعای طول عمر امام خمینی را فراموش نکنند.

خاطرات

خاطره ای از شهید، از زبان مرتضی شنبیدی

دو سه روز قبل از عزیمت شهید به جبهه از او خواستم که یکی از عکسهایش را یادگاری به من بدهد. درست آخرین روزی بود که او را دیدم و بعد به من گفت: فردا بیا تا عکسی را که گفته بودی به شما بدهم. درب حیاطشان ایشان را دیدم. رفت داخل منزل و با یک آلبوم کوچک که فکر می کنم کل عکس هایش را در آن قرار داده بود برگشت. آلبوم را به دستم داد و گفته هر کدام را دوست داری بردار. گفتم خودم انتخاب نمی کنم خودت انتخاب کن. گفت نه هر کدام را دوست داری انتخاب کن. من هم عکسی را که بهترین بود برداشتم و گفتم اشکال ندارد. گفت نه. انگار دنیا دیگر برایش ارزش نداشت و در آخر با او روبوسی کردم ولی اصلاً فکر نمی کردم که این عکس از عکس های خاطره ای برایم باشد.

شرح زندگی شهید از زبان مادرش

شهید با آمدنش، روزی را به خانه ما آورد و خداوند رحمتش را بر ما نازل کرد و مایه خیر و برکت خانواده شد. نامش را علی گذاشتیم. چون ارادت و محبت خاصی به مولایمان امیرالمومنین(ع) داشتیم. در طفولیت بیماری شدیدی گرفت و در روستا امکانات پزشکی وجود نداشت. من با اعتقادی که به اهل بیت(ع) داشتم دست به دامن اهل بیت(ع) شدم و نذر کردم و بعد از چند روزی بیماری شهید برطرف شد.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر